

در عصر مدرن تا آنجا که من می‌دانم فرازوفرود آینده هر جامعه‌ای با گفتار و شعار رقم نمی‌خورد. هرگاه فرافکثانه در دور لعنت یک «دیگر» ی می‌افتمیم یا خودمان یا یکی دیگر حتما باید به ما هشدار دهد که: دمی درنگ کن. بر طبل لعنت دیگری مگوب. نگاه‌ی هم به خودت انداز، چرا که شاید تو خود بیش از دیگری در تیره روزی‌ات نقشمند بوده باشی نه آمریکا نه اروپا و نه هیچ غیری قادر نبودند سرنوشت قومی را به سود خودشان رقم زند اگر آن قوم خود گرفتار ناتوانی و نادانی و خودفریبی و فریب‌پذیری نبود. برای آنکه قدرت‌های دیگر در میهن عزیز ما هیچ غلطی نکنند باید شرایط امکان غلط‌کردنشان را مسدود کنیم. داعش که هم‌اکنون بحران خاورمیانه را حادثر از پیش کرده است، ممکن است یک نمایش به کارگردانی قدرت‌های منطقه‌ای یا غربی باشد، اما اجازه دهید در این وجیزه به کوته‌ترین بیانی که مقدور من است به این وارونه‌بینی و بازگون‌نگری کلیشه‌ای تن ندهم که این بلا دست‌پرود آن کارگردان پنهان است. وارونه‌نگر گوید: «داعش هست چون آن کارگردان هست.» من می‌گویم: آن کارگردان هست چون داعش هست. آن کارگردان هست چون بازیگر هست. اگر چهل و تعصب فرقه‌ای نبود آن کارگردان نیز نه صحنه‌ای برای اجرای نمایشنامه‌اش داشت نه تماشاگرانی که این ارکان عمومی چهل و توحش را تماشا کنند. طور دیگری بگویم: مناسبات قدرت از دیرباز از انگیزش‌های قدرت‌طلبانه و سودجویانه به‌دور نبوده است، چه در غرب، چه در شرق. در عصر جدید اما فیلسوفان و اندیشمندان سیاسی سرانجام برای مهار سوداندیشی، زورگویی، سلطه‌جویی و در یک کلام استبداد طرح ساختاری به نام دموکراسی افکندند. این ساختار را در نظر به حکومت مردم‌برمرد تعریف کرده‌اند، اما دموکراسی راستین همچنان آرمانی است که دموکراسی جاری به‌سوی آن پیش می‌رود. در این پیش‌روند، دموکراسی همواره با سوداندیشی، زورگویی، سلطه‌جویی و در یک کلام استبداد و دیکتاتوری در کشمکنی پرتنش بوده است. امروزه می‌توان گفت دموکراسی دیگر فقط یک صندوق رای که هر چهار، پنج‌سال یک‌بار در یکی، دوزور مردم را به صف می‌کند نیست. دموکراسی پیش‌فرض‌هایی دارد که رای اکثریت نیز نمی‌تواند آنها را نقض کند.

بیان آزاد اندیشه با وسایلی چون قلم، تصویر، روزنامه، فیلم، کتاب، کارهای هنری، سخنرانی و مانند اینها، حیات امن، آزاد و عاری از ترس، شرایط امن و برابر گفت‌وگو در فضای عمومی بدون تبعیض حق نقد دولت منتخب از آغاز تا پایان کارش، برابری همگان در برابر قانون، اصل برات، حق تحصیل و اشتغال و دیگر حقوق انسانی را حتی با رای اکثریت نزدیک به اتفاق نیز نمی‌توان نقض کرد. تأمین این حقوق پیش‌فرض‌های دموکراسی‌اند و انتخابات آزاد نیز یکی از آنهاست. دیگر دموکراسی، دیکتاتوری اکثریت نیست. نهادهای مدنی، احزاب و اتحادیه‌های صنفی مستقل و آزاد امروزه از ارکان دموکراسی هستند. بدون این ارکان دموکراسی چیزی جز پیروی نیست.

با این‌همه جهان به تعبیری هر چه از زمان می‌گذرد کوچک‌تر می‌شود. هرکس می‌داند که مساحت دهکده کوچک جهانی همان مساحت زمانی است چه پیش از پیدایی این دهکده و چه پس از آن، این احساس زمانی نسبت به واژه‌هایی چون زمان، مکان، فضا، فاصله، سفر، پیام‌رسانی، پیام‌رکنی، مرز، ترابری و جنگ است که دگر شده است. رخدادی در جهان انسانی پدید آمده است که هیچ فرد یا گروهی را یاری چیرگی بر آن نیست چراکه خدا فرد یا گروهی خود در همین جهان دگر گشته زندگی می‌کند. داعش و القاعده نیز بیرون این جهان نیستند اگرچه یکسره آن را لعنت می‌کنند، اگر ذره‌ای خرد در مخ‌های سنگوار این تاریک‌اندیشان مدرن بود، دست‌کم یکی‌درمیان آنان به این نکته پی می‌برد که آنها خود نیز از بطن همین جهان مدرن برآمده‌اند نه از متن و نص و اصلی که سنگش را به سینه می‌زنند. این تاریک‌اندیشان گمان می‌برند که به صورت جهان مدرن سیلی می‌زنند البته سیلی سیلی می‌زنند و آثار این سیلی نیز در یازده‌سپتامبر نمادینه شد، اما آن دستی که بر پیکر مدرن سیلی می‌زند، دست خودن است، پیکر است، درست چون انسانی که گاه خودش به خودش سیلی می‌زند. این تاریک‌اندیشان اگر به عهد سلف پاینده بودند به‌جای اینترنت، جارچی به کار می‌بردند و …

اما گویا بیش از قدرت باورشان، به قدرت تکنولوژی مدرن باور دارند. دگرگشت احساس آنها نسبت به واژه‌های فاصله، مکان، زمان و غیره همان دگرگشت مدرن است و این دگرگشت صرفا صوری نیست، بلکه شیوه هستی انسان‌ها را دگر کرده است. شرارت تاریک‌اندیشان مازاد جهان مدرن است که آن را در بیرون مرزهای جوامع دموکراتیک بالا می‌آورد و تف می‌کند. سال‌ها بود که نشانی جایی را می‌جستم که «زباله‌دانی تاریخ» می‌نامندش تا اینکه نشانی آن را در قلمرو «داعش» یافتم. کمی اساسی‌تر به این ماجرا بنگریم: در عصر قدیم سوزه از نگر سیاسی به همان معنای subject (زیرافکنده، فرودست، بنده، رعیت، تابع) بود. طلوع عصر نو هم هنگام است با درگشت زیرافکنده به فرد قائم به خود. من دکارت، جوهر (sub-stance) یا زیر-ایستاست. این جوهریت یا زیرایستایی نه به معنای تابع بل به مفهوم پایه همه توابع است.

هگل با این گفته که زیرایستا (جوهر) همان زیرافکنده (سوزه) است این دگرگشت تاریخی را با تفصیلی همه‌جانبه (در پیشگفتار پدیدارشناسی

سیاوش جمادی «چشم‌انداز مبهم آینده» را ترسیم می‌کند

اینترنت، علیه بمب هسته‌ای



عکس: میاد پناهی

روح) بیان می‌کند. نظیر این دگرگشت در مناسبات قدرت از این قرار است: رعیت شهروند می‌شود. هرم قدرت سرونه می‌شود، سرچشمه و مبدأ قدرت سیاسی از راس به قاعده منتقل می‌شود، فرد و مردم زاده می‌شوند. پولیس (شهر) یونانی که در فرهنگ مسیحی- افلاتونی قرون وسطی به گور سپرده شده بود، با بدنی نیرومندتر از گور برمی‌خیزد. ما این حشر و رستاخیز شهروند را با وام‌گیری اصطلاحی از ملاصدرا اشتداد وجود فردی و جمعی می‌نامیم. من با جعل این اصطلاح رستاخیز و دگرگشت مدرنیته را هم به‌سوی هستی اجتماعی سوق می‌دهم و هم می‌رسانم که تنها در ذهن و نظریه می‌توان میان اعصار مرزهای قاطع کشید. مفهوم اشتداد آن تشکیک و تدریجی را افاده می‌کند که در واقعیت رخ داده است. به بیانی دیگر، نه چنان است که آغاز عصر نو بی‌هیچ پیشینه و معداتی در عصر قدیم بوده باشد. عصر جدید از زایش نوزادی آغاز گشت که قبلا در زهدان عصر قدیم برای متولدشدن لکدپرانی را در تأملات سنت آگوستین، در شک اولیه غرالی، در نومینالیسم ویلیام اوکامی و به‌طورکلی در نزاع برسر کلی‌ها، در حقیقت دوگانه این رشد، در تجربه‌گرایی زکریای رازی و در بسیاری از لحظه‌ها و پویه‌های فکری سده‌های میانه ردیابی کنیم. اشتداد وجود فردی و جمعی ما در دموکراسی است.

اما از همان آغاز این اشتداد، اندیشمندان و اهل علم و سیاست به ابزار مهار این اشتداد نیز می‌اندیشیدند. نقل‌افزارها، رسانه‌افزارها، پیام‌افزارها و جنگ‌افزارها هم‌دوش این اشتداد دگر می‌شوند. چاپ، رادیو، تلویزیون، تلگراف و رسانه‌های دیگری با امکان تکنیکی تکثیر و ارسال سریع به دوردست باعث می‌شوند که احضار مخاطبان انبوه و دور هر چه از زمان می‌گذرد تسریع‌تر و آسان‌تر شود. احضارافزارها، کشتارافزارها، پیام‌افزارها و مهارافزارهای مدرن همگی دو ویژگی مشترک دارند: یکی توانش هدفگیری به دوردست و دو دیگر توانش هدفگیری به سوی گیرندگان انبوه یا توده بی‌شمار.

برای مثال تلویزیون پیام تصویری خود را به مخاطبان انبوه و دوردست می‌رساند و جنگ‌افزارهای مدرن نیز از دور و به‌طور انبوه می‌کشند و بر همین اساس دولت مدرن که کشمکشی آشکار و نهان با ابزار مهار اشتداد وجود فردی و اجتماعی بوده است.

دموکراسی، این فرزند صالح عصر مدرن هرگز بدون مزاحمت همزادهای خود زندگی نکرده است. آینده بهتر، آزادتر و بارورتر هر قومی در جهان کنونی به میزان حرکت آن قوم به‌سوی دموکراسی راستین بستگی دارد که مردم از چه در سیاست (شهرورداری)، چه در اقتصاد (خانه‌داری و تدبیر ثروت همگانی) تعیین‌کننده‌ای هرچه اصلی‌تر و مستقیم‌تر کرده‌اند. در اینجا من در حد این مجال تنگ، تنها می‌توانم گذرانه به برخی از شرایط امکان این آینده بهتر اشاره کنم. شرط نخست به ساختار دولت راجع است؛ هرچه دموکراتیک‌تر، بهتر. شرط دوم به فرهنگ برمی‌گردد. فرهنگ را هرگونه که تعریف کنید دو ویژگی را نمی‌توانید قلم گیرد؛ یک: فرهنگ امری همگانی است و حامل پاراسه‌هایی که از گذشته‌های دور به اکنون فررا داده شده‌اند و کلتبی درهم‌تافته از عناصری چون دین،

زبان درازی به مضحکه زندگی

روزگار پرآشوب بود که انیشتین و دیگر بزرگان هم‌عصرش همچون رومن رولان، برتراند راسل، اشتفان تسوایک و… تلاش‌های پراکنده‌ای را برای برقراری صلح انجام دادند. یکی از جالب‌ترین این اقدامات، نامه‌ای است که انیشتین به زکیموند فروید، پدر علم روانکوی، می‌نویسد و از او می‌خواهد تا مساله ممانعت از جنگ را از منظر روانشناسی بررسی کند، او

در این نامه از فروید می‌پرسد: «آیا در مقابل فاجعه شوم جنگ راه نجاتی برای بشریت وجود دارد؟» در این نامه که در کتاب «چرا جنگ؟» با ترجمه خسرو ناقد» و از سوی نشر «پیدایش» منتشر شده، انیشتین اهمیت صلح را از منظر خود بازگو می‌کند: «هیچ چیز برای من مهم‌تر از مساله صلح نیست… هر جنگ حلقه‌ای است که به زنجیر بدبختی بشر افزوده و مانع رشد جوامع انسانی می‌شود… در کتاب‌های درسی به جنگ ارج می‌نهند و وحشت و خرابی‌های آن را نادیده

تا زمانی که نوع بشر وجود دارد، جنگ نیز با همه وحش‌بودنش، اجتناب‌ناپذیر است.

گرچه جواب نومی‌کننده فروید، انیشتین را از تلاش برای برقراری صلح باز نداشت، اما او در همین حین فعالیت اصلی خود را در حوزه فیزیک نظری پیش می‌برد که نتیجه آن به فرمول مشهوری ختم شد که سرآغازی برای جهان معاصر بود.

(E=mc2) دستورالعمل شکافتن اتم بود که انرژی حاصل از آن می‌توانست از مخرب‌ترین

خلقیات عمومی، اخلاق عرفی، آداب و رسوم، شیوه‌های روابط انسانی، زبان و خرافه‌ها را بر ساخته‌اند. دو: فرهنگ در عین پارسازه‌های فراداده‌اش ساختاری بسته و متصلب و ایستمند نبوده است بل عناصر ایستمند آن همواره در کشمکش با عناصر پویایی بوده‌اند که ر دادوستد با فرهنگ‌های دیگر یا در تأملات و آثار اندیشمندان و هنرمندان پرسشگر و منتقد پدید آمده‌اند، پس فرهنگ خود در بطن خویش کشمکنی را حمل می‌کند.رفتار آن خاطرات و روزهای تکرارشدنی و همیشه با من خواهد بود. اما اکنون پنجمین‌سال متوالی است که انگلستان مشغول تحصیل بودم، این بخت را داشتم که دونوت، روزهای پایانی اسفند به تهران برگردم و ایام عید را در کنار خانواده و دوستان سپری کنم و از بودن با ایشان حظ وافر ببرم؛ طعم شیرین آن خاطرات و روزهای تکرارشدنی همیشه با من خواهد بود. اما اکنون پنجمین‌سال متوالی است که سال‌نوی شمسی را بیرون از ایران سپری می‌کنم و فرسنگ‌ها دورتر از سرزمین پدری، در شهر تورنتو در انتظار در رسیدن اول فروردین سال۹۴ شمسی هستم. امیدوارم تدبیر موافق تقدیر افتد و ماه فروردین سال۹۵ را در تهران آغاز کنم. در رسیدن بهار، بهانه مبارکی برای به سروقت خویشتررفتن است و همزمان به تغییری که در طبیعت صورت می‌گیرد و جانی که زمین و درختان و گیاهان می‌گیرند، خانه ضمیر را تکاندن و بند از بند و تار از پود آن گشودن. در دعاهایی که پس از تحویل سال خوانده می‌شود، تعبیر «حوّل حالنا الی احسن‌الحال» را خیلی می‌بندم.

«احسن‌الحال» و «بهترین حال» هرکسی نسبت وثیقی با پیشینه معرفتی و تربیتی او دارد، از این‌رو «بهترین حال» من می‌تواند با «بهترین حال» شما متفاوت باشد. در اینجا با کثرتی غیرقابل تحویل به وحدت مواجهیم و به تعداد انسان‌ها، می‌توان «بهترین حال» را سراغ گرفت. اگر همزمان با تحول شگرفی که در طبیعت پدید می‌آید، هم‌نورد اق‌های دور شود و تازگی، طراوت و بداعت را تجربه کند و آتش در پشیمانی و پریشانی زند، آن‌وقت است که حقیقتا «عید» محقق شده؛ که «عارفان هر دمی دو عید کنند»، در غیابین‌صورت، اتفاقی که رخ داده، صرفا افتاقی و بیرونی بوده و سوه‌های انفسی درونی نداشته است. این سخن شمس تبریزی را که: «مبارک شما،اید، ایام بر شما می‌گذرند، می‌توان در این روزها در نظر آورد و با خود مرور کرد و مدنظر قرار داد. مهم، اتفاقی است که در باطن و ضمیر فرد رخ می‌دهد، گذر ایام در رتبه بعدی قرار می‌گیرد. اگر در این ایام، با خلوت‌گزینی و واکاوی احوال درون و عریان شدن در برابر آوازش و شادی ژرف درونی را نصیب برد، نسیم‌های بهاری در ضمیر وزیدن گرفته و اوقات انسان خوش شده است.

فرصت را مغتنم شماریم، چترها را ببندیم و زیر باران برویم، شاید مطرًا و معطر شویم و بی‌نصیب نمانیم؛ «رخت‌ها را بکنیم؛ / آب دریک قدمی است؛ روشنی را بچشمیم؛ /..لب دریا برویم؛ تور در آب بزنیم؛/ و بگیریم طراوت را از آب/ رنگی از روی زمین برداریم/ وزن بودن را احساس کنیم؛ /..ره را از ابدیت پر و خالی بکنیم؛ /..روی پای تر باران به بلندی محبت برویم؛/ در به روی بشر و نور و گیاه و حشره بارکنیم»

اسلحه‌ها نیز مخرب‌تر باشد. گروهی فعالیت نازی‌ها را در این راستا، به دولت آمریکا هشدار دادند. زمانی که انیشتین ۶۰ ساله بود دولت آمریکا به‌منظور مقابله با نازی‌ها پروژه ساخت بمب اتم را پایه‌گذاری کرد. در روزهای پایانی جنگ جهانی دوم، تصابت دو بمب اتمی به هیروشیما و ناگازاکی ژاپن یکی از بزرگ‌ترین فجایع انسانی را در طول حیات بشر رقم زد. بیش از ۲۲۰ هزار نفر در جریان این دو انفجار اتمی از بین رفتند. جهان، خسته از جنگ‌های خانمان‌برانداز هرروزه، به بهت فرو رفت و شاید بیش از هر کس انیشتین صلح‌طلب ۶۶ساله از این واقعه شوکه شد. همو که از فروید خواسته بود برای جان یک راهی بیندیشد، همو که گفته بود می‌خواهد عشق بیاموزد نه نفرت… گرچه بعد از آن حادثه و واقعه ناخواسته انفجار نیروگاه چرنوبیل، هیچ‌گاه از اتم به‌عنوان سلاح استفاده نشد، اما وجودش سرآغاز جنگ سرد در دنیا بود. سال‌هاست که اتم، تهدیدی و ابزاری است برای زورگویی دولت‌ها و وحشتی که به واسطه آن امنیت انسان‌ها را تهدید می‌کند.

حالا انیشتین ۷۰ساله با نگاه به پشت سر به مضحکه زندگی، زبان درازی می‌کند؛ مضحکه خوفناکی که فیزیکدان صلح‌طلب را تبدیل به خاستگاه جنگ‌ها و تهدیدها و ناامنی‌ها کرده است.

زاویه

بهارانه

آب دریک قدمی‌ست



سروش دباج

روزهای پایانی اسفند از راه رسیده است. از دوران بچگی، روزهای بیستم تا سی‌ام اسفند را بسیار دوست داشتم، همیشه به‌نظم بهترین ایام سال، این‌روزها بودند؛ حتی بهتر از تعطیلات تابستان. امتحانات ثلث‌دوم رو به انتها بود، حال‌وهوای عید در فضای خانه، مدرسه، کوچه و خیابان پیچیده بود؛ مادر در تدارک سفره هفت‌سین و تنگ‌ماهی و سبزی‌پلوی شب‌عید بود و تعطیلات دلچسبی پیش‌رو؛ تو گویی ۱۵روز تعطیلات به ۱۵ماه می‌مانست و قرار بود برای چندین‌ماه به درازا انجامد. البته دیدوبازدیدها و عید دیدنی‌ها نیز بر رونق و لطف و صفای ایام عید می‌افزود. یادش بخیر، «یاد باد آن روزگاران یاد باد». چهارسالگی که در انگلستان مشغول تحصیل بودم، این بخت را داشتم که دونوت، روزهای پایانی اسفند به تهران برگردم و ایام عید را در کنار خانواده و دوستان سپری کنم و از بودن با ایشان حظ وافر ببرم؛ طعم شیرین آن خاطرات و روزهای تکرارشدنی همیشه با من خواهد بود. اما اکنون پنجمین‌سال متوالی است که سال‌نوی شمسی را بیرون از ایران سپری می‌کنم و فرسنگ‌ها دورتر از سرزمین پدری، در شهر تورنتو در انتظار در رسیدن اول فروردین سال۹۴ شمسی هستم. امیدوارم تدبیر موافق تقدیر افتد و ماه فروردین سال۹۵ را در تهران آغاز کنم. در رسیدن بهار، بهانه مبارکی برای به سروقت خویشتررفتن است و همزمان به تغییری که در طبیعت صورت می‌گیرد و جانی که زمین و درختان و گیاهان می‌گیرند، خانه ضمیر را تکاندن و بند از بند و تار از پود آن گشودن. در دعاهایی که پس از تحویل سال خوانده می‌شود، تعبیر «حوّل حالنا الی احسن‌الحال» را خیلی می‌بندم.

«احسن‌الحال» و «بهترین حال» هرکسی نسبت وثیقی با پیشینه معرفتی و تربیتی او دارد، از این‌رو «بهترین حال» من می‌تواند با «بهترین حال» شما متفاوت باشد. در اینجا با کثرتی غیرقابل تحویل به وحدت مواجهیم و به تعداد انسان‌ها، می‌توان «بهترین حال» را سراغ گرفت. اگر همزمان با تحول شگرفی که در طبیعت پدید می‌آید، هم‌نورد اق‌های دور شود و تازگی، طراوت و بداعت را تجربه کند و آتش در پشیمانی و پریشانی زند، آن‌وقت است که حقیقتا «عید» محقق شده؛ که «عارفان هر دمی دو عید کنند»، در غیابین‌صورت، اتفاقی که رخ داده، صرفا افتاقی و بیرونی بوده و سوه‌های انفسی درونی نداشته است. این سخن شمس تبریزی را که: «مبارک شما،اید، ایام بر شما می‌گذرند، می‌توان در این روزها در نظر آورد و با خود مرور کرد و مدنظر قرار داد. مهم، اتفاقی است که در باطن و ضمیر فرد رخ می‌دهد، گذر ایام در رتبه بعدی قرار می‌گیرد. اگر در این ایام، با خلوت‌گزینی و واکاوی احوال درون و عریان شدن در برابر آوازش و شادی ژرف درونی را نصیب برد، نسیم‌های بهاری در ضمیر وزیدن گرفته و اوقات انسان خوش شده است.

فرصت را مغتنم شماریم، چترها را ببندیم و زیر باران برویم، شاید مطرًا و معطر شویم و بی‌نصیب نمانیم؛ «رخت‌ها را بکنیم؛ / آب دریک قدمی است؛ روشنی را بچشمیم؛ /..لب دریا برویم؛ تور در آب بزنیم؛/ و بگیریم طراوت را از آب/ رنگی از روی زمین برداریم/ وزن بودن را احساس کنیم؛ /..ره را از ابدیت پر و خالی بکنیم؛ /..روی پای تر باران به بلندی محبت برویم؛/ در به روی بشر و نور و گیاه و حشره بارکنیم»

همین حوالی

عمونوروز؛ از اسطوره تا پشت چراغ قرمز

آرش جلالی

در این‌روزهای قبل از عید، پشت چراغ‌قرمزها و ترافیک‌ها شاهد متکدیانی هستیم که فقط این چندروز قبل از عید سروکله‌شان با این ریخت و قیافه پیدا می‌شود؛ متکدیانی با لباس قرمز و صورت سیاه‌کرده که معمولاً دو یا سه‌نفر هستند و یکی تنبک می‌زند و بقیه می‌رقصند و چشم‌انتظار دستانی هستند که از پنجره‌های اتومبیل‌ها به آنها پولی بدهند. این متکدیان با نام‌های «حاجی‌فیروز»، «عمونوروز»، «حاجی پیروز» و… شناخته می‌شوند. حاجی‌فیروز‌های این چندسال اخیر دیگر شعری نمی‌خوانند. ولی چیزی که تا چندسال پیش به‌خصوص در تهران مرسوم بود، شعرهای این میزنوروزی بود که با دایره و تنبک می‌زد و می‌رقصید و می‌خواندشان. حاجی‌فیروز هیچ‌گاه طلب چیزی نمی‌کرد. هیچ‌گاه در خانه‌ای را نمی‌زد. او پیام‌آور نوروز و شادی بود و شیرینی و نقل و نبات شایابش می‌گرفت و شعرهایی ضربی می‌خواند که برای اغلب ما آشناست:

حاجی‌فیروزه/ سالی یه‌روزه/ همه می‌دونن/ منم می‌دونم/ عید نوروزه.

اگر از خود این متکدیان که در میان آنها کودکان بسیاری دیده می‌شود، پرسید که فلسفه این صورت سیاه و لباس قرمز و دایره و تنبک چیست، چیزی دستگیرتان نمی‌شود.

در نواحی گوناگون، حاجی‌فیروز را با نام‌های متفاوتی می‌شناسند: در خراسان و بخش‌هایی از افغانستان «بی‌بی‌نوروزک»، در خمین و اراک «ننه‌نوروز»، در کرانه‌های خلیج‌فارس «مامانوروز»، در کیلان «پربایا» و «عروس‌گلی»، در آذربایجان «منته‌رمیز»، در تاجیکستان و بخارا و دیگر وادی‌های ماوار‌النهر «مامامروسه» و نام‌های مشهور دیگری همچون بابا نوروز و عمونوروز. می‌بینیم که در بیشتر نواحی، این شخصیت نوروزی جنسیت زنانه دارد.

برخی با توجه به اسطوره‌ها، صورت سیاه حاجی‌فیروز را به این دلیل می‌دانند که از جهان مردگان برگشته است و لباس قرمزش را نماد خورشید تابان بهاری و شروع فصل گرما دانسته‌اند. این شخصیت بهاری را به اسطوره‌هایی نسبت داده‌اند که خود این اسطوره‌ها هم چندان با هم بی‌ارتباط نیستند. یکی از این اسطوره‌ها اینطور شروع می‌شود که «ایشتر»، الهه عشق، زیبایی و باروری به جست‌وجوی معشوق خود «تموز» به جهان زیرین می‌رود. تا زمانی که ایشتر زیر زمین است، هیچ گیاهی نمی‌روید و این موضوع نوعی نمایش ماه‌های زمستان است. چون ایشتر در جهان زیرین به‌سر می‌برد، تولیدمثل در زمین متوقف می‌شود. قطعی همه را تهدید می‌کند. «پاپسوکال»، خدای کشاورزی، نزد «سین»، خدای ماه می‌رود که اگر ایشتر مدت زمان بیشتری در زیرزمین بماند، کل آفرینش از بین می‌رود. بنابراین برادر ایشتر، «اا»، که خدای آب است، با ترفندی «ارشکیشکال»، خدای جهان زیرین را می‌فرید تا ایشتر بتواند آنجا را ترک کند. هنگامی که ایشتر به جهان روی زمین بازمی‌گردد، زندگی بار دیگر شکوفا می‌شود. این الهه در اسطوره‌های مختلف، نام‌های متفاوتی از جمله «ننه» یا «ننه‌خاتون» داشته است. معادل سومری آن «ننای» و معادل بابلی و ایرانی آن «ایشتر» و «آناهیتا» است.



برخی عمونوروز را همان ایشتر می‌دانند و برخی دیگر او را تموز، معشوق ایشتر، می‌دانند که طبق معامله‌ای که با خدایان می‌کند، قرار می‌شود او نیمی از سال را زیر زمین باشد تا ایشتر بتواند روی زمین بیاید که باروری جایش را به قحطی ندهد و برخی عمونوروز را فقط پیام‌آور ایشتر می‌دانند و بس.

در اغلب اسطوره‌های ملت‌های جهان، اسطوره‌ای در مورد سفر به جهان زیرین به علت‌های متفاوتی وجود دارد ولی در میان این اسطوره‌ها شاید تنها اسطوره «اوزیریس» و «ایزیس» که اسطوره‌ای مصری است، شباهت زیادی با اسطوره ایشتر داشته باشد و همانند ایشتر وقتی اوزیریس به جهان زیرین می‌رود کشت‌وزرع کم می‌شود و بیابان‌زایی افزایش می‌یابد.

دکترمهرداد بهار، اسطوره‌شناس، حاجی‌فیروز را بازمانده ایزد شهیدشونده می‌داند و مراسم سوگ سیاوش را نموداری از همین آیین. چهره سیاه او را نماد بازگشت از جهان مردگان و لباس سرخ او را نماد خون سرخ سیاوش و حیات مجدد ایزد شهیدشونده می‌داند و شادی او شادی زایش دوباره انسانست که با خود رویش و برکت می‌آورد. دکتربهار، سیاوش را با ایزد نباتی بومی مربوط می‌داند. زیرا پس از مرگ سیاوش، از خوش گیاهی می‌روید. دکتربهار با رشته‌شناسی نام سیاوش، معنای این نام را مرد سیاه یا سیاه‌چرده می‌داند که اشاره به رنگ سیاهی است که در این مراسم به‌کار می‌برند یا همان صورت سیاه‌شد حاجی‌فیروز است.

بهار می‌داند و تاریخچه ظهور حاجی‌فیروز به‌درستی معلوم نیست اما در تمام متونی که به آیین‌های نوروزی در هرکجای ایران اشاره کرده‌اند، از حاجی‌فیروز و عمونوروز ذکری به میان آمده است. در تمام مناطقی که زمانی تحت سلطه ایران بوده‌اند، عمونوروز چهره آشنایی است. شیوه اجرای نمایش‌ها در نواحی گوناگون، زمان مراسم و حتی ترانه‌هایی که خوانده می‌شوند گاه با یکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت ناشی از ویژگی‌های خاص هر ناحیه است.